رستم و شغاد

پزشکی، نجمةالسادات

داستان«رستم و شغاد»مانند اکثر داستان‏های‏ شاهنامه دارای محتوایی غنی و سرشار از هیجان و تحرک است و نیز اهمیت خاصی از جهت پایان‏ غم انگیزش دارد؛که در واقع پایان حیات رستم و اختتام پهلوانی‏های شاهنامه است.

داستان‏ها مخلوق شخصیت‏های پدید آورنده‏ خود هستند.برخورداری از بینشی عمیق در مورد داستان‏ها،منوط به شناخت دقیق و صحیح این‏ شخصیت‏ها و تعمق در چگونگی کنش‏ها و واکنش‏های آنها در جریان رویدادهای مختلف‏ است.در داستان«رستم و شغاد»با اشخاصی‏ چون:زال،رستم،زواره،فرامرز،شغاد و شاه‏ کابل سر و کار داریم و از این میان رستم،شغاد و شاه کابل،سه شخصیت آفریننده اصلی داستان‏ بوده،پس از آنها فرامرز ادامه دهنده و خاتمه بخش‏ تراژدی است.

در بخش پهلوانی شاهنامه،رستم اصلی‏ترین‏ شخصیت مطرح شده است که دارای تمامی‏ ویژگی‏ها و خصایص یک پهلوان واقعی است.در این داستان نیز او هدف اصلی حسادت و کین برادر خویش است.پهلوانان نامی در میادین کار زار نتوانسته‏اند او را از پای در آورند.ماجراها و حوادث‏ صعب و هولناک نیز قادر به هلاکت وی نبوده‏اند؛ پس در اینجا هم با هیچکدام از اینها به پیکار او نمی‏روند بلکه تنها با مکر و خدعه و توطئه پنهانی، طرح نابودی او را ریخته‏اند.او که خود نیز از مکر و حیله بی بهره نیست،این بار اسیر دسیسه و خدعه‏ می‏شود.شغاد این بد نهاد دیو سیرت که ستارگان‏ نیز بسی پیش از این بر شومی و نحوست او گواهی‏ داده بودند،اینک با بهانه‏ای پست و حقیر،خبث‏ درونی‏اش را برملا می‏سازد.شومی و خباثتی که‏ به زعم پیشگویان،با وی زاده شده:

گرفتیم و جستیم راز سپهر ندارد بدین کودک خرد مهر

شاهنامه،چاپ مسکو،ج 6،ص 324،بیت 40 به طبع این موضوع را به مرور زمان به خود وی‏ نیز القا کرده‏اند.پس خودش نیز بر این باور است‏ که سپهر با وی مهری ندارد و تباهی نسل و خاندان‏ سام نیرم را بر دست وی محتوم گردانیده؛از این‏ رو هرچه می‏کند از تأثیر انجم است و او مهره‏ای‏ بیش نیست:

چو این خوب چهره به مردی رسد به گاه دلیری و گردی رسد

کند تخمه سام نیرم تباه‏ شکست اندر آرد به این دستگاه

شاهنامه،چاپ مسکو،ج 6،ص 324،بیت 41/42.

بدینگونه،بی خرد خود را به ورطه زشتی و پلیدی می‏افکند و شاه کابل،آن بی فکر سست اراده‏ را معرکه گردان توطئه‏هایش می‏کند.فرامرز نیز که‏ بر خلاف نامش(1)کوچکترین آمرزش و رحم و شفقتی بر دشمن ندارد،در پایان به کین خواهی‏ پدر،انتقامی سخت و بی رحمانه از کشندگان او می‏گیرد و شعله‏های سوزان ستم و جفای آنان را به‏ آب شور و تلخ کین خواهی فرو می‏نشاند.

نکات برجسته داستان

از شخصیت‏ها که بگذریم،داستان حاوی‏ برخی نکات مثبت و منفی اخلاقی،اعتقادی و اجتماعی ذیل است:

1-اعتقاد به تأثیر افلاک و نجوم در سرنوشت‏ انسان

اعتقادی که ریشه‏هایی بس عمیق و طویل دارد و حتی در قصه‏های انبیاء نیز نمونه‏هایی از پیشگویی‏ منجمان را که به حقیقت پیوسته است،مشاهده‏ می‏کنیم؛از جمله پیشگویی آنها در مورد تولد حضرت ابراهیم(ع)و حضرت موسی(ع)و ماجراهای متعاقب آن که ناظر بر تحقق‏ پیشگویی‏های مذکور است.در قرآن کریم نیز در شرح احوال حضرت ابراهیم(ع)،به مسأله نجوم‏ و قواعد و محاسبات نجومی در شناخت رویدادها و اعتقاد مردم نسبت به این امر،اشاره شده است. این مطلب در کتاب«معرفه التقویم»(2)چنین آمده‏ است:

«اعداد شکر و سپاس و ثنای بی قیاس بر آن‏ پادشاهی سزاست که این قبه فلک دوار فائوس‏دار را از شموع کواکب ثوابت و سیار منور و مزین‏ گردانید...و احوال این عالم کون و فساد را به‏ حرکت افلاک و سیر انجم بسته گردانید تا به حساب‏ روشن و شمار مبرهن حوادث را قبل از حدوث و وقایع را پیش از وقوع بدانند که

«فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم

(3).

چون حضرت ابراهیم(ع)برای عدم شرکت‏ در مراسم عید و در نتیجه ماندن در شهر و شکستن‏ بت‏ها،کسالت و مریضی را عذر و بهانه قرار داد، با استفاده از قواعد نجومی به اثبات بیماری خود برای نمرودیان پرداخت تا بلکه عذر او را بپذیرند و آنان نیز باور کردند و وی را از شرکت در مراسم عید معذور دانستند و همین پذیرش،نشان دهنده اعتقاد آنان به نجوم است.

در ضمن داستان«رستم و شغاد»نیز آنچه که‏ منجمان در مورد شغاد پیشگویی کرده‏اند،دقیق به‏ وقوع می‏پیوندد و این گونه‏ای آشکار،صحه‏ گذاری بر این اعتقاد کهن است.

2-سرانجام چاه کن،سقوط در همان چاهی‏ است که برای دیگران کنده است.

شاه کابل که به اشاره شغاد،چاههایی را برای‏ نابودی رستم و همراهانش تعبیه کرده بود،در پایان‏ توسط فرامرز در همان چاهی که رستم در آن کشته‏ شده بود،سرنگون می‏شود و به وضع فجیعی کشته‏ می‏گردد.

بهر مظلومان همی کندند چاه‏ در چه افتادند و می‏گفتند آه

(مولوی)(مثنوی،دفتر سوم،بیت 396)

3-مسئله قضا و قدر و حتمی بودن امر مقدر

آنجایی که رستم سوار بر رخش با همراهان به‏ شکارگاه یا در اصل قتلگاه می‏آیند،به رغم‏ بی‏تابی‏های رخش که از بوی خاک نمناک، مضطرب و ترسان شده بود،کوچکترین احتمال‏ توطئه و خطری را نمی‏دهد و حتی چنین فکری هم‏ به ذهنش خطور نمی‏کند و در واقع بی صبرانه به‏ استقبال مرگ می‏شتابد؛از این رو بر رخش که‏ در بردنش به سوی اجل کوتاهی و تسامح می‏کند، خشم می‏گیرد و تازیانه‏اش می‏زند:

به چیزی که آید کسی را زمان‏ بپیچد دلش کور گردد گمان

شاهنامه،چاپ مسکو،ج 6،ص 330،بیت 151 بیت فوق از فردوسی حکیم با ابیات زیر از مولانا جلال الدین،در پیام و محتوا یکی است:

گفت اذا جاء القضا ضاق الفضا تحجب الابصار اذ جاء القضا

چشم بسته می‏شود وقت قضا تا نبیند چشم کحل چشم را

احادیث مثنوی،بدیع الزمان فروزانفر،ص 74

تقدیر و سرنوشت،ارتباط تنگاتنگی با بحث‏ قدیمی«جبر و اختیار»دارد که به گونه‏های مختلف‏ و از طرف شخصیت‏ها و جریان‏های مختلف فکری‏ و در دوره‏ها و زمان‏های متفاوت در جریان بوده‏ است.

به هر روی می‏توان گفت:برخی از انسان‏های‏ وارسته و روشن ضمیرند که بر اسرار و مکنونات‏

\*فردوسی در داستان«رستم و شغاد»،به دقت و ماهرانه به‏ جزییات انتقامجویی فرامرز از خاندان شغاد می‏پردازد تا آن را بی رحمانه و قاطعانه جلوه‏گر سازد.

عالم واقفند و بسا که از پیشامدهای مقدر مطلعند، لیکن شرح صدری که افاضه فیض الهی بر آنان‏ است،مانع از افشای اسرار می‏گردد و خود را مانند دیگران ناآگاه جلوه داده،در میان خلق گمنام و پنهانند.

4-کین و کین خواهی

از برجسته‏ترین ویژگی‏های کل آثار حماسی و از جمله شاهکار فردوسی،شاهنامه است. در داستان«رستم و شغاد»نیز دو مورد کین خواهی‏ وجود دارد:

الف)آنجا که رستم در آخرین لحظات زندگی‏ خویش،با مکر و حیله شغاد نادان را فریب می‏دهد و کمان خود را به همراه دو تیر از او می‏گیرد و به‏ دست خویش کین خود را از وی می‏ستاند:

«رستم شغاد را در واپسین دم زندگانی به‏ کین خویش با تیری به درخت می‏دوزد و با تیر دیگر به هلاکت می‏رساند.این کین خواهی تنها کین خواهی شاهنامه است که در طی آن کسی کین‏ خویش را بر دست خویش از دشمن باز می‏ستاند.(4)»

ب)کین خواهی فرامرز از کشندگان پدر و عموی خویش که اوج خشونت و بی‏رحمی، گریبانگیر گناهنکار و بی گناه می‏شود.و به قول‏ فردوسی:

از آن دودمان کس به کابل نماند که منشور تیغ ورا بر نخواند

شاهنامه چاپ مسکو،ج 6،ص 339،بیت 309

مسأله کینه توزی و انتقام به طور معمول امر غیر انسانی است و جزء صفات مذموم و ناپسند محسوب می‏شود.در سیره پیامبران الهی،همه جا رجحان عفو و گذشت،بر کین و انتقام مشهود و محسوس است و به عنوان یک اصل عظیم اخلاقی‏ در دستور کار آنان قرار داشته است.در واقع تمام‏ داستان‏های اخلاقی،چه حقیقی و چه ساختگی‏ در لحظه«عفو»به اوج می‏رسند؛همانگونه که لذت‏ روحی و معنوی خواننده اینگونه داستانها هم دقیقا در همین جا به اوج می‏رسد،لیکن در حماسه چنین‏ نیست،بلکه درست بر عکس است.در داستان‏های‏ حماسی نمی‏توان از کینه و انتقام صرف نظر کرد، چرا که نقطه اوج حماسه در انتقامجویی است. علاوه بر اینکه در برخی موارد داستان چنان پرداخته‏ می‏شود که گویا هدف اصلی از کشته شدن قهرمان‏ آن،کین ستانی بستگانش از دشمنان است. در داستان«رستم و شغاد»نیز موضوع همین است. فردوسی به طرز دقیق و ماهرانه‏ای در انتقامجویی‏ فرامرز به جزییات می‏پردازد تا هرچه بیشتر این کین‏ خواهی را بی رحمانه و قاطعانه جلوه دهد.ضمن‏ اینکه فاصله زمانی هم بین کشته شدن رستم و کین‏ ستانی فرامرز قایل نمی‏شود و انتقامجویی بدون‏ تعلل و با شتاب صورت می‏پذیرد.

در ظاهر بیش از اینکه غیرت و تعصب فرزند نسبت به پدر،عامل اصلی این کین خواهی باشد، حمیت حماسه پرداز است که نسبت به قهرمان‏ حماسه‏اش رخ نموده و پاس حرمت رستم است‏ که ایجاب می‏کند کشندگانش بی هیچ مهلتی به تیغ‏ انتقام سپرده شوند؛چرا که او پهلوان پهلوانان بوده‏ است و بر گردن ایران و ایرانی حق دارد.شرح‏ انتقامجویی فرامرز از شاه کابل و رفتار او با جنازه‏ شغاد و نیز کردارش با خاندان شاه کابل،روح‏ خواننده را می‏آزارد،در عین حال تا حدودی آتش‏ درون او را از کشته شدن ناجوانمردانه رستم‏ خاموش می‏کند.

در مجموع ضمن اینکه انتقامجویی و کین‏ خواهی را از موارد منفی و خشونت افراطی‏ می‏دانیم،اذعان می‏کنیم که حذف آن نیز داستان را بی سرانجام نموده،حداقل آن را از رده داستان‏های‏ حماسی خارج می‏سازد.

5-آداب و رسوم ایرانیان در تشییع جنازه،تدفین‏ و عزاداری

الف)شرح مفصل چگونگی تهیه تابوت و کفن‏ کردن جنازه‏ها و تشییع آنها از کابل تا زابل،با حذف‏ برخی اغراق‏های ویژه آثار حماسی،اشاره به رسوم‏ دیرینه ایرانیان در احترام به مردگان دارد.

ز کابلستان تا به زابلستان‏ زمین شد به کردار غلغلستان

شاهنامه،چاپ مسکو،ج 6،ص 337،بیت 263

ب)مالیدن کافور بر بدن مرده و تشابه آن با «حنوط»در احکام شرع اسلام و نیز یکی از غسل‏های سه گانه میت که با آب و کافور است:

همی ریخت بر تارکش بر گلاب

\*رستم در چاه جفای برادر سرنگون می‏شود و نیزه‏ها و خنجرها،پهلو و سینه‏اش را می‏شکافند.شاید این آلات نبرد، همان ابزارهایی‏اند که به دست‏ تهمتن تا کنون بر بدن پهلوانان‏ نشسته است و اینک جملگی از بن‏ چاه سر بر آورده‏اند تا رستم نیز زهر خنجرها و نیزه‏ها را بچشد.

بگسترد بر تنش کافور ناب‏ همان،ج 6،ص 336،بیت 251

ج)استفاده از مواد معطر و خوشبو مانند: گلاب،مشک،عنبر و زعفران در اطراف جنازه:

ز بر مشک و کافور و زیرش گلاب‏ از ان سان همی ریخت بر جای خواب

همان،ج 6،ص 336،بیت 258

د)جامه بر تن درید در سوگ و ماتم:

خروشان همه زابلستان و بست‏ یکی را نبد جامه بر تن درست

همان،ج 6،ص 339،بیت 311

و)پوشیدن لباس سیاه و کبود به نشانه اندوه و غم:

به یک سال در سیستان سوگ بود همه جامه‏هاشان سیاه و کبود

همان،ج 6،ص 339،بیت 313

همه اشاراتی دارند به سنن دیرینه ایرانیان در بزرگداشت مردگان،بالاخص آنان که در طول‏ حیات خویش منشأ افتخارات و خدمات بسیار به‏ ایران و ایرانیان بوده‏اند.

دنباله بحث

داستان«رستم و شغاد»،صحنه رویارویی‏ عناصر مختلفی است.نخجیرگاه،قتلگاه سه‏ شخصیت اصلی یعنی:رستم،شغاد،شاه کابل و نیز همراهان رستم از جمله زواره و اسب با وفایش‏ رخش است.رستم با رخش در چاه جفای برادر سرنگون می‏شود و نیزه‏ها و خنجرها پهلو و سینه‏ او را می‏شکافند.گویی تمامی نیزه‏ها و خنجرهایی‏ که به دست او بر بدن پهلوانان نامی نشسته و آنان را به کام نیستی فرو برده بود اینک از ته چاه سر برون‏ آورده و رستم را به کام خویش می‏کشند.باز هم در واپسین لحظات حیات و در اوج ناتوانی و شکست‏ طبق شیوه کهنه‏اش به خدعه روی می‏آورد؛ همانگونه که با سهراب جوان و با اسفندیار، شاهزاده روئین تن کرده بود.شغاد را فریب می‏دهد و قبل از مرگ کین خویش را از وی می‏ستاند. گرچه حیله‏گری جزء ویژگی‏های اصلی رستم‏ محسوب نمی‏شود،لیکن به هر حال او فرزند زال دستان است و بهره‏ای هر چند اندک از پدر به او رسیده است.شغاد با دو تیر رستم،بر درخت چنار دوخته می‏شود و همانجا نخجیر پلیدی خویش‏ می‏گردد.زواره و دیگر همراهان رستم،همه در چاههای دیگر اسیر چنگال مرگ می‏شوند.تنها یک‏ نفر جان به در می‏برد و همان یک نفر فرامرز را آگاه‏ می‏کند.فرامرز به سوی پدر می‏شتابد و بر جنازه‏ خون آلود وی ناله سر می‏دهد.زال در زابلستان به‏ عزای رستم می‏نشیند و در سوگ او مویه و زاری‏ می‏کند؛بدانسان که رستم بر سهراب جوان کرده‏ بود.

جنازه‏ها با تشریفات و احترام و اجتماع عظیم‏ مردم کابل و زابل تا زابلستان تشییع و به خاک سپرده‏ می‏شوند و از اینجا ماجرای کین خواهی با تمام‏ ویژگی‏های داستان‏های حماسی آغاز می‏شود. فرامرز با اشاره زال آهنگ کابل می‏کند تا به کین پدر آنجا را به خاک و خون کشد:

پس آنگه فرامرز را با سپاه‏ فرستاد تا رزم جوید ز شاه

شاهنامه،چاپ مسکو،ج 6،ص 335،بیت 232

و همینگونه نیز عمل می‏کند و پس از کشتن شاه‏ کابل و عده بسیاری از لشگر او و تار و مار نمودن‏ باقیمانده سپاه وی به کابل رفته،تمام خاندان او را از دم تیغ می‏گذراند و گناهکار و بی گناه،اسیر کین‏ خواهی وی می‏شوند.بدینگونه تراژدی رستم و شغاد خاتمه می‏یابد.براستی که تراژدی است، داستانی است غم انگیز و نه تنها غم انگیز بلکه‏ تأسف آور.شغاد بدنهاد با پلیدی خویش این همه‏ را به خاک و خون می‏کشد.خود خواهی، حسادت،بد بینی،خدعه و نیرنگ،کینه توزی، انتقامجویی و برادر کشی،ویژگی‏هایی هستند که در شخصیت شغاد به طور کامل مشاهده می‏شوند. کشته شدن رستم،به طور قطع برادر کشی‏ ناجوانمردانه و نشانه خباثت شغاد است،لیکن‏ کشتن شغاد نیز-اگر چه گناهکار و در خور کیفر است-برادر کشی است.گرچه شاه کابل مستحق‏ مرگ و سقوط در چاهی است که خود تعبیه کرده‏ است،لیکن فرامرز در انتقامجویی سرکش و بی‏امان خویش،پا را از این فراتر می‏نهد و گناهکار و بی گناه را در آتش کینه توزی شعله‏ور می‏گرداند. او سنت شوم انتقام را جایگزین عفو و بخشش‏ می‏کند،همان سنت شومی که به دست پیشینیان‏ پی ریزی شده و او ادامه دهنده آن است و پس از این‏ نیز توسط بهمن به کین خواهی اسفندیار گریبانگیر خودش می‏شود:

فرامرز را زنده بر دار کرد تن پیلوارش نگونسار کرد

شاهنامه،چاپ مسکو،ج 6،ص 349،بیت 122

ماجرای«رستم و شغاد»،اگرچه داستان است‏ و ما براستی نمی‏دانیم که آیا واقعیت داشته یا نه؟ لیکن ماجرایی است که در عرصه تاریخ بشر عینیت‏ می‏یابد و نمود و واقعیت می‏گیرد.هر کدام از شخصیت‏هایش نمونه و شاهدی هستند از انسان‏های گذشته،حال و آینده.چه رستم‏ها و شغادها که آمدند و رفتند و هنوز نیامده‏اند.چه‏ بسیارند آنها که در چنگال حسادت و آزمندی اسیرند و چه بسیارند افراد سست عنصری که عنان اختیار و اندیشه خود را به کف اراده دسیسه پردازانی شغاد سیرت می‏سپارند.کم نیستند غافلانی که در همهمه‏ اشتغالات دنیایی،غفلت را به بهای گزاف‏ سرنگونی در چاه نیستی خریداری می‏کنند،و کم‏ نیستند شاگردان شیطان،آنانی که در لباس و هیأت‏ انسانی به رهزنی انسانیت می‏پردازند.

در سراسر داستان خدعه می‏بینیم و توطئه و تلاش برای نابودی هم.انسان‏هایی به سان گرگ‏ به دریدن یکدیگر می‏پردازند تا خود بمانند!با اندیشه‏ای زشت و منفور از یکسو،وجود دیگران‏ را مانع بودن و بقای خود می‏بینند و از سوی دیگر نابودی و هلاکت همنوع را شرط لازم برای ادامه‏ حیات خویش می‏دانند.با چنین پندار باطلی،مانند درندگان به جان هم می‏افتند؛می‏کشند تا کشته‏ نشوند و می‏کشند تا باز هم بمانند،چاه بکنند و انتقامجویی کنند.

در این وانفسای رحمت و انسانیت حاکم بر صفحه کارزار و کین خواهی شغادیان و رستمیان، تنها شعور حاضر متعلق به رخش است!که با ادراکی فوق عادی توطئه آدم‏ها را حس کرده و از بوی خاک نمناک متوحش می‏شود؛گویی چاه‏ها و خنجرها و نیزه‏ها را می‏بیند و با ایستادن و خودداری از حرکت می‏خواهد خود و راکبش را از قربانی شدن در این بلوای سبعیت نجات دهد.در واقع،فردوسی بدینسان قصد دارد عنصر شعور و

\*در وانفسای توطئه و کین‏ خواهی دو سوی کارزار،فراتر از ادراک انسانی،رخش حیله را در می‏یابد و از بوی خاک نمناک‏ متوحش می‏شود،گویی که ابزار تیز و برنده مرگ را در عمق چاه‏ می‏بیند.

فهمی را که کاملترین درجه آن مختص انسان است، به حیوانی اختصاص دهد که از توطئه پردازان آگاه‏تر است!و با این کار فاصله‏ای را نشان دهد که آدم‏های‏ قصه‏اش از انسانیت و درجات آن گرفته‏اند؛و بحق‏ باید گفت که به بیراهه نرفته است.

آری،براستی که داستان«رستم و شغاد»، غم انگیز و تأسف آور است؛چرا که ریشه در واقعیات تلخ زندگی آزمندانه بشر دارد و تأویل و تعبیری است از خواب طولانی جهل و غفلتی که‏ زندگی انسان را به مرگ او متصل کرده و از این رو برادر مرگش خوانده‏اند.

این داستان در یک نگاه اجمالی،قصه کشته‏ شدن رستم به دست برادرش شغاد است،اما در نگاهی عمیق و تحلیلی،ماجرای فتنه انگیزی خوی‏ حسادت،آزمندی و کینه بشر است که از بامداد خلقت وی چهره کریهی را نشان داده و تا شامگاه‏ حیات انسان نیز خودنمایی خواهد کرد.

1-پزشکی،ناهید سادات:تصحیح و تحشیه دو رساله‏ نجومی معرفة التقویم،پایان‏نامه کار شناسی ارشد،دانشگاه‏ شهید چمران،اهواز 1369.

2-خلف تبریزی،محمد حسین:برهان قاطع،تصحیح: محمد معین،امیر کبیر،تهران 1362.

3-سرامی،قدمعلی:از رنگ گل تاریخ خار،چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی،تهران 1368.

4-عثمانوف،م.ن:شاهنامه فردوسی(متن انتقادی)، دانش،مسکو 1967،ج ششم.

5-فروزانفر،بدیع الزمان:احادیث مثنوی،چاپ سوم، امیر کبیر،تهران 1361.

6-مولوی،جلال الدین:مثنوی معنوی،تصحیح:رینولد نیکلسون،چاپ چهاردهم،تهران 1381.

(1)فرامرز:فر(پیشاوند)+آمرز(آمرزیدن و بخشیدن)در لغت به معنی بخشنده دشمن است و از این رو فرامرز نیز گفته‏اند.(برهان قاطع،محمد حسین بن خلف تبریزی،جلد سوم،ذیل«فرامرز»)و(فرهنگ فارسی معین،محمد معین، جلد ششم،ذیل«فرامرز»).

(2)-این کتاب در علم نجوم به زبان فارسی نگاشته شده است. سال تحریر آن 1182 مقارن با سلطنت کریم خان زند است، اما مؤلف کتاب به نام خود هیچ اشاره‏ای نکرده است.نسخ‏ موجود این کتاب عبارتند از:الف)نسخه خطی متعلق به‏ مرحوم سید محمد صادق پزشکی در 50 صفحه.ب)نسخه‏ متعلق به آقای سید محمد جزایری که در الذریعه به آن اشاره‏ شده.(پایان نامه کارشناسی ارشد،تصحیح و تحشیه دو رساله نجومی معرفة التقویم،ناهید سادات پزشکی، صفحه 8).

(3)-صافات،89/88.

(4)-از رنگ گل تا رنج خار،قدمعلی سرامی،ص 658.

«نجمة السادات پزشکی»بر پیشانی‏ مقاله خویش با عنوان«پایان پهلوانی‏ نگرشی انتقادی به داستان رستم و شغاد در شاهنامه»نامه‏ای خطاب به‏ «مدیر مسؤول کیهان فرهنگی»نشانده‏اند:

«ضمن تقدیر و تشکر از تلاش بی شائبه‏ شما و همکاران گرامی‏تان،لازم به ذکر است که نشریه کیهان فرهنگی با تیراژ مناسب در شهرستان دزفول توزیع‏ نمی‏شود،با توجه به فزونی جمعیت‏ دانشجویی به سبب گسترش مراکز دانشگاهی در این شهر،تقاضا برای‏ نشریات علمی و فرهنگی افزایش یافته‏ است،مستدعی است در رفع این مضیقه‏ عنایت لازم را داشته باشید.»

کیهان فرهنگی تلاش می‏کند این تنگنا را در زمان ممکن از پیش روی دوستان‏ بردارد و به شمارگان لازم،مجله را در دسترس علاقه‏مندان قرار دهد.از بذل‏ توجه شما متشکریم.